

این شعر را در ماه فوریه 2006 در هواپیما در فاصله بین راه سن آنتونیو و دنور در ساعت پنج و نیم صبح نوشتم. نخستین بار در کارگاه "شبه‌های شنبه" لس آنجلس در ماه مه 2006 دکلمه اش کردم و سپس در اکتبر 2006 در کنفرانس دانش در ایندیانا پولیس.

آنگاه نخستین بار در نشریه "باران"، چاپ سوئد، شماره 14-15، زمستان - بهار 1386 به انتشار رسید که به این وسیله از سردبیر آن سپاسگزارم.

©Copyright 2007 by Ali Zarrin
حق چاپ محفوظ برای نویسنده است.

من ترترم

علیرضا زرین

من از تو بزرگترم
تو از من بهتری
من از تو داناترم
تو از من آبادتری
من از تو شادترم
تو از من شاکی تری
تو از من لاغرتری
من از تو پر خورترم

من از تو بیشتر سفر کرده ام
تو از من بیشتر شکار کرده ای
من از چهار سالگی طرفدار مصدق بودم
تو از چهار سالگی حافظ می خواندی

رئیس جمهور شما یک تروریست است
رئیس جمهور ما به اندازه دو تروریست
تروریست است

ما زمین را با خاک یکسان می کنیم
ما کائنات را با خاک یکسان می کنیم
زنان ما جنگنده اند

زنان شما جنده اند
زنان ما آزادند
زنان شما در بندند
حجاب ما آزادی است
بی حجابی شما، بی ناموسی است

ما قوم برتریم
شما قوم سگ تر هستید
ما انسانیت مان بیشتر است
انسانیت ما کامل تر است
ما بهتر طهارت می گیریم
زیرا که آفتابه داریم
شما کون نشورید
بنابر این کافرید

ما با کافران کاری نداریم
مگر آنکه به سلاح یا پول
احتیاج داشته باشیم
ما با بنیادگرایان اسلامی کاری نداریم
مگر آنکه کارگزاران یا شریک ما شوند
بیا ما را بگاییم و جلوی سگها بیندازیم
ما رفت و من شدم
ما به کون. من رفت
پیش از این ما، من را می گایید
اکنون من حتی رغبت گاییدن ما را ندارد
به ما باور ندارد
مایی وجود ندارد
من فقط هستم زیرا که من هستم،
این منی که به ژرفای هستی دست یافته است و
سه روز اگر به مستراح نرود، می میرد

آهای فرزندان ابراهیم، اسماعیل
فرزندان شمن های هزارگانه
از هزار قبیله گوناگون

آهای قبایل آدمخواران،
قبایل سیخ از کیر آویزان،
آهای قبایل ختنه گران زن،
قبایل آتش خواران،
قبایل ترسویان،
ترسیده از شاعران،
ترسیده از موی و روی و ساق پای زنان،
قبایل سیاهپوشان،
قبایل قمه بندان و رقیب کشان،
قبایل خود پرستان و خود خدایان،
قبایلی که فرزندان آدم و حوا هستند
اما از برهنگی آدم و حوا متنفرید
آهای قبایل تبصره نویس برای آفتابه و وجناتش
قبایل اجدادی، استبداد پدران و مادران بر فرزندان
قبایل برادرکشی و خواهرگایی
قبایل مردان چند زنی
و زنان چند مردی
ما از شما بهتریم
زیرا که ما تاریخ مان کهن تر است
و بر ملت های بیشتری حکم رانده ایم
و لشکرهای بیشتری از سرزمین ما گذشته اند
ما کورش کبیر داشتیم
ما چنگیز بزرگ داشتیم
ما خاقان و خان داشتیم
ما بزرگ بزرگ داشتیم
ما از بزرگ بزرگتر داشتیم
زمانی بود که می خواستم شعری زیبا بنویسم
خوش آهنگ و خوش وزن و زبان
به شفافیت زبان حافظ
آن زمان که حافظ شاعر است
و نه واعظ
زمانی بود که می خواستم
ایماژیست بزرگی باشم
ناب ترین تعبیر و تصویر
در موجز ترین کلام

کلامی موزون و مقفی
اما اکنون می خواهم
ترین تر ترین باشم
هر چه تو بگویی
من از آن ترتر ترین هستم
تو ترتری
من ترترین
تو ترترینی
من ترترترین
تو شری
من شرترین
تو خری
من خرترین
من بسم اله را عالی تلفظ می کنم
من بهتر عربی را با فارسی می آمیزم
من فقط زبان فارسی سره به کار می برم
به ویژه در غزلیاتم
تمام آیات را آورده ام
من برای تمام واژگان فلسفی غربی
معادلات دقیق و درست دارم
من برای تمام واژگان عربی
برابرهایی بهتر پارسی دارم
من پاک پاکم
و البته نابغه ام
از چهار سالگی به نابغگی خود پی بردم
و از آن زمان به اثبات خیریت مردم پرداختم
و در این زمینه هر سال
به توفیقات تازه ای نایل آمده ام
من از تو استادترم
تو چهار کتاب و دوازده مقاله منتشر کرده ای
من چهل کتاب و صد و بیست مقاله
من کرسی استادی را
با کرسی خانه مان عوض کردم
و بر آن پتویی برقی انداختم
من از نسل برادرکشان هستم

من از نسل شلوارگشادان
و کمر بند شل بندان
من از نسل از ما بهتران
واز شما بهتران
و از آنها بهتران
واز بهتران بهتران
تو شاعر نیستی
زیرا که من شاعرم
من شاعر ترم
من می توانم شعر ترا تصحیح کنم و به آن نمره بدهم
و ترا با یک نوک قلم مردود کنم
شعر من، شعر تر است
تر من نیز ترترتر است

ما با کافران در یک جا شام نمی خوریم
فرقه ما فرقه پرست نیست
فرقه ما فرق دارد
سگ نجس است
گوشت گربه حرام است
گوشت انسان تلخ رو، تلخ است

من می توانم تف ام را دور تر از تو پرتاب کنم
من می توانم شاشم را یک متر دور تر از تو
بپرانم و فواره کنم
گوزهای من گنده تر است از گوزهای ملا
من آنقدر بزرگوام
که هیچ کس خنده بر لبانم ندیده است
من آنقدر شریفم
که هیچکس به بی شرفی ام
پی نبرده است
من آنقدر پُر کارم
که با خود کار می نویسم
من آنقدر عالی می نویسم
که به مداد پاک کن
احتیاج ندارم

من آنقدر دوست خوبی هستم
که به دوست احتیاج ندارم
من آنقدر خوشمزه ام
که می توانم همه را و همه چیز را مسخره کنم
من آنقدر محترم هستم
که تمسخر هیچکس را بر خود نمی گیرم
من از شدت وقوف به حال خود
به قلۀ قاف آگاهی و شعور رسیده ام
من آنقدر خلفم
که از سلفِ خوش خلفانم
تو حرف آخر را زده ای
من حرف آخر تر را زده ام